

بررسی تطبیقی ژانر منافرات در فن خطابه و اصول مدح و ذم در بلاغت اسلامی

داوود عمارتی مقدم*

دانشجوی دکتری زبان و ادبیات فارسی، دانشگاه فردوسی مشهد، مشهد، ایران

چکیده

این مقاله می‌کوشد اصول مدح و ذم را در جهان اسلام، با آن‌چه در غرب باستان در مورد ژانر منافرات گفته شده مقایسه کند. ژانر منافرات و دو ژانر دیگر خطابی، یعنی مشاورات و مشاجرات، سه ژانر اصلی فن خطابه را در غرب باستان تشکیل می‌دهند. منافرات در غرب باستان کارکردهای گوناگونی داشته و این کارکردها را از طریق مدح و ذم متحقق می‌ساخته است. دو رویکرد کلی نسبت به این ژانر در غرب باستان وجود دارد: رویکرد آموزگاران «رسمی» فن خطابه همچون آناکسیمنس، ارسطو، سیسرون، کوین-تیلیان و... رویکرد دوم رویکرد سوفسطاییان است که توجه خاصی به ژانر منافرات داشته‌اند. در بخش اول و دوم مقاله این دو رویکرد با یکدیگر مقایسه شده و تفاوت‌های آن مورد بررسی قرار گرفته است. در بخش دوم به اصول مدح و ذم در جهان اسلام پرداخته شده و نشان داده شده است که این اصول از دو دسته منبع قابل استخراج‌اند: نخست برخی متون مدرسی بلاغت همچون نقدالشعر قدامه، العمده فی ابن رشیق و غیره. دسته‌ی دوم متونی هستند که ارتباط مستقیمی با متون بلاغی ندارند اما با محوریت مدح و ذم تألیف شده‌اند. برخی از مهم‌ترین آثار این دسته عبارت‌اند از الظرائف و اللطائف، البواقیت فی بعض المواقیت، تحسین القبیح و تقبیح الحسن و تحسین و تقبیح از ثعالبی، برخی نامه‌های جاحظ و برخی آثار منسوب به او همچون المحاسن و الاضداد و الآمل والمامل، و المحاسن و المساوی از ابراهیم بیهقی. هدف این پژوهش اثبات این فرض است که با آن‌که مدح و ذم در غرب باستان بیشتر به موقعیت‌های شفاهی (خطابه) و در جهان اسلام به موقعیت‌های متنی (شعر) اختصاص داشته، با این‌حال تفاوت چندانی میان اصول مدح و ذم در این دو نظام بلاغی به چشم نمی‌خورد و آن‌چه در باب مدح و ذم در جهان اسلام گفته شده، وجوه متفاوت ژانر منافرات را در غرب بازمی‌نمایاند.

کلیدواژگان: منافرات، مدح و ذم، سوفسطاییان، فن خطابه

Email: demarati@yahoo.com

* نویسنده مسئول مکاتبه:

آدرس مکاتبه: مشهد، میدان آزادی، دانشگاه فردوسی مشهد، دانشکده ادبیات فارسی دکتر شریعتی، گروه زبان و ادبیات فارسی



۱. مقدمه

ژانر منافرات^۱ در کنار مشاجرات^۲ و مشاورات^۳، یکی از سه ژانر اصلی فن‌خطابه‌ی یونان و روم باستان بوده است. این ژانر به لحاظ غایت و موضوع در میان ژانرهای خطابی از وضعیت ویژه‌ای برخوردار است. غایت، موضوع و نوع مخاطبان دو ژانر دیگر، یعنی مشاجرات و مشاورات تا حد بسیار زیادی روشن و مشخص است: موضوع مشاجرات پرداختن به دعاوی حقوقی و دادرسی‌های قضائی است؛ و غایت آن متهم کردن یا دفاع کردن؛ و مخاطب این ژانر نیز قضات هستند. مشاورات گفتارهایی را در برمی‌گیرد که به مسائل سیاسی و مدنی می‌پردازد و غایت آن ترغیب یا بازداشتن عموم از انجام کاری است، و مخاطبان آن نیز از آن‌جا که باید در مورد گفتار خطیب قضاوتی انجام دهند ذیل قضات طبقه‌بندی می‌شوند. اما ژانر منافرات، موضوع مشخصی ندارد و تا جایی که غایت آن، یعنی مدح و ذم برآورده شود هر موضوعی قابلیت طرح در این ژانر را خواهد داشت. سوفسطاییان با توجه به دیدگاه‌های خاصی که در باب حقیقت و شناخت آن داشته‌اند- و در ادامه بدان خواهیم پرداخت- بیشترین بهره‌برداری را از این ژانر داشته‌اند. نخستین نمونه‌های بازمانده از این ژانر نیز متعلق به سوفسطاییانی چون گرگیاس لئوتینیایی^۴ (قرن چهارم ق.م.) است. دیگر آموزگاران خطابه هم- چون ارسطو^۵، آناکسیمنس اهل لامپساکوس^۶، سیسرون^۷، کویین‌تیلیان^۸ و غیره که هر یک به وجهی از سوفسطاییان فاصله دارند، کوشیده‌اند در درسنامه‌های فن‌خطابه‌ی خود تعریفی متفاوت یا دست‌کم محدودتر - نسبت به تعریف سوفسطاییان- از این ژانر ارائه دهند. اما، تقریباً تمامی محققان بر این باورند که تعاریفی که در درسنامه‌های «رسمی» خطیبان باستان از ژانر منافرات به دست داده شده، هیچ یک حق مطلب را در مورد این ژانر گسترده و متنوع ادا نمی‌کند (شیرد، ۱۹۹۶، ۷۶۹). در حقیقت گسترده‌ی موضوعی این ژانر و کارکردهای آن تا به حدی متنوع و وسیع است که در قرون وسطا، مرز مشخصی میان شعر و منافرات وجود نداشت و انواع شعر را نیز ذیل ژانر منافرات طبقه‌بندی و بررسی می‌کردند (سالویان، ۱۹۹۳، ۱۱۶؛ شیرد، ۱۹۹۶، ۷۶۹؛ کندی، ۱۹۹۴، ۴).

ویژگی‌های منافرات و اصول مدح و ذم را از سه دسته منبع درباب فن‌خطابه می‌توان استخراج کرد: نخست، درسنامه‌های «رسمی» فن‌خطابه. مقصود از درسنامه‌های «رسمی» فن-خطابه در دوران باستان، درسنامه‌هایی است که خطابه را نه عرصه‌ای برای به تصویر کشیدن مهارت‌های سخنور، بلکه آن را ابزاری برای بازنمود روشن و تحریف‌نشده‌ی واقعیات- در هر سه ژانر خطابی- قلمداد می‌کنند. این درسنامه‌ها خود نیز با رویکردهای متفاوتی نگاشته شده-

اند، اما فصل مشترک تمامی آن‌ها پابندی به حقیقتی یکه و کوشش برای انتقال آن حقیقت به مخاطب در گفتار است. برخی از این درسنامه‌ها، همچون *فن‌خطابه‌ی ارسطو*، رویکردی کاملاً فلسفی به گفتارهای خطابی دارند و خطابه را همزاد جدل (dialectic) می‌دانند، و برخی دیگر (عمدتاً درسنامه‌های خطیبان روم باستان همچون درسنامه‌ی مجهول‌المولف *رتوریک/دهرنیوم*^۹، آثار سیسرون و کوین تیلیان) رویکردی عمل‌گرایانه دارند و از خطابه برای ایجاد تأثیری در حوزه‌های مدنی و مسائل قضائی و حقوقی سود می‌جویند. دوم، رساله‌هایی که به *progymnasmata* یا *تمرین‌های مقدماتی* مشهورند و عمدتاً توسط سوفسطاییان برای نوآموزان خطابه نگاشته شده‌اند. سوم رساله‌هایی که به طور خاص در باب ژانر منافرات هستند و به ژانر خطابی دیگری نپرداخته‌اند، نظیر رساله‌ی مناندر خطیب^{۱۰} (قرن سوم میلادی) با عنوان *انواع منافرات*، و رساله‌ی منسوب به دیونیزیوس هالیکارناسوسی^{۱۱} (قرن اول میلادی) با عنوان *در باب منافرات*. از آن‌جا که بر رساله‌های اخیر نیز رویکردی سوفسطایی حاکم است، دیدگاه‌های موجود در باب منافرات - در غرب باستان - را می‌توان به دو دسته‌ی کلی تقسیم کرد: دیدگاه‌های سوفسطاییان، و دیدگاه آموزگاران رسمی فن‌خطابه که هر یک به نوعی کوشش در فاصله‌گیری از رویکرد سوفسطایی به فن‌خطابه دارند. پرسش‌اصلی این پژوهش، این است که اصول مدح و ذم در ژانر منافرات تا چه حد با اصول مدح و ذم در جهان اسلام مطابقت دارد. فرض اصلی پژوهش این است که اگر چه مدح و ذم در غرب باستان بیشتر به موقعیت‌های شفاهی (خطابه) و در جهان اسلام به موقعیت‌های متنی (شعر) اختصاص داشته، با این حال اصول مدح و ذم در این دو نظام بلاغی چندان از یکدیگر متفاوت نیست. برای اثبات این فرض، با توجه به تقدم نظام بلاغی غرب بر بلاغت اسلامی و همچنین انسجام بیشتری که در درسنامه‌های آموزگاران خطابه در غرب باستان به چشم می‌خورد، اصول ژانر منافرات را مبنا قرار داده، در هر مورد دیدگاه‌های بلاغیان مسلمان را در باب مدح و ذم با آن سنجیده‌ایم. در ادامه ابتدا رویکردهای متفاوت به مقوله‌ی مدح و ذم در غرب باستان (رویکرد رسمی و رویکرد سوفسطاییان) به تفصیل توضیح داده خواهند شد و در بخش پایانی به تطبیق این رویکردها با اصول مدح و ذم در جهان اسلام (در متون بلاغی و جز آن) خواهیم پرداخت.

۲. منافرات در درسنامه‌های رسمی فن‌خطابه: یونان و روم باستان

دو رساله‌ی نسبتاً جامع در باب فن‌خطابه از یونان باستان باقی مانده است: رساله‌ی *فن‌خطابه* از ارسطو (قرن چهارم ق.م.) و رساله‌ی *فن‌خطابه برای اسکندر* از آناکسیمنس اهل لامپساکوس

(حدود قرن پنجم ق.م.) تا چندی پیش رساله‌ی دوم نیز منتسب به ارسطو دانسته می‌شد، اما امروزه بیشتر محققان بنابه دلایلی از جمله مقدماتی‌تر بودن مباحث آن نسبت به فن خطابه‌ی ارسطو، زمان نگاشته شدن آن را به پیش از ارسطو می‌رسانند و آناکسیمنس را مولف آن قلمداد می‌کنند، اگر چه در این مورد نیز قطعیتی وجود ندارد (چیرون، ۲۰۰۷، ۱۰۴-۱۰۱). آناکسیمنس در ابتدای کتاب، گفتارهای سیاسی را به طور کلی به سه دسته‌ی مشاورات، مشاجرات و منافرات تقسیم می‌کند (آناکسیمنس، فصل ۱، ۱۴۲۱b)، و بنابراین در این رساله ژانر منافرات نه به صورت مستقل که هم‌چون گونه‌ای از گفتارهای سیاسی مورد بررسی قرار می‌گیرد. علاوه بر این، آناکسیمنس بر آن است که این سه ژانر، برای تحقق هفت نوع غایت متفاوت به کار می‌روند: برانگیختن، بازداشتن، ستایش، نکوهش، اتهام، دفاع و استفسار (همان). آناکسیمنس، ژانر منافرات یا گفتارهای مربوط به ستایش و نکوهش را چنین تعریف می‌کند: «به طور کلی، نوع مدحی عبارت است از بزرگ‌نمایی (Amplification) اهداف، اعمال و سخنان شایسته و نسبت دادن ویژگی‌هایی که وجود ندارد [به ممدوح]، حال آن‌که ذم عکس این رویه است و عبارت است از کوچک‌نمایی ویژگی‌های شایسته و بزرگ‌نمایی ویژگی‌های ناشایست» (۱۹۵۹، فصل اول، ۱۴۲۵b). از دید آناکسیمنس اعمال شایسته و قابل ستایش عبارت‌اند از اعمال «عدالانه، قانونی، مدبرانه، افتخار‌آمیز، خوشایند و سهل‌الاجراء» (همان، ۱۴۲۶a).^{۱۲} علاوه بر مساله‌ی بزرگ‌نمایی، گفتارهای مدحی از دید آناکسیمنس همواره به مدح یا ذم اعمال یک فرد و پیامدهای آن اختصاص دارند و به بیان دیگر، منافرات همواره به نحوی با مدح «انسان» در پیوند است.

آن‌چه ارسطو در فن خطابه در باب منافرات آورده، به لحاظ اصولی تفاوت چندانی با دیدگاه آناکسیمنس ندارد. رویکرد ارسطو به فن خطابه رویکردی فلسفی است، و بنابراین ابزارهایی چون قیاس ضمیر (enthymeme) و مثال‌های تاریخی که در دو ژانر دیگر مورد استفاده قرار می‌گیرند برای او اهمیت بیشتری دارند تا بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی که در منافرات مورد استفاده است. در حقیقت بخش اعظم رساله‌ی فن خطابه به بحث قیاس‌های خطابی و موضوعاتی که در دو ژانر دیگر مورد توجه است اختصاص دارد. ارسطو، خود نیز در کتاب دوم فن خطابه به صراحت مدعی می‌شود که بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی جزئی از قیاس ضمیر (enthymeme) نیست (۲۰۰۷، فصل ۲۶، بخش ۱) و در کتاب سوم بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی را آشکارا «سفسطه» قلمداد می‌کند (فصل ۱۲، بخش ۴). از آن‌جا که بسیاری از گفتارها از تمهید بزرگ‌نمایی و کوچک‌نمایی سود می‌جویند، منافرات موقعیت چندان مشخصی در فن خطابه‌ی

ارسطو (و به طور کلی، درسنامه‌های رسمی فن‌خطابه) ندارد و تقریباً هر گفتاری را که از نوع مشاجرات یا مشاورات نباشد، می‌توان ذیل منافرات قرار داد (ارسطو، ۲۰۰۷، ۴۷).

ارسطو بر این باور است که مخاطبان گفتارهای خطابی بر دو نوع‌اند: قاضیان و تماشاچیان (۲۰۰۷، کتاب اول، فصل ۳، بخش ۲). قاضیان، مخاطبان دو ژانر مشاورات و مشاجرات هستند و تماشاچیان مخاطب ژانر منافرات. بنابراین در ژانر منافرات، مخاطب به طور فعال با گفتار سخنور درگیر نمی‌شود چرا که قرار نیست داوری خاصی در مورد موضوعی انجام دهد، بلکه تنها «ناظر» سخنان گوینده و در پی لذت بردن از گفتار اوست. با وجود این‌که نگاه فلسفی ارسطو ژانر منافرات را در فن‌خطابه تا حدی به حاشیه رانده است، اما به هر حال ارسطو نیز-هم‌چون آناکسیمنس- تلاش‌های چشمگیری در جهت تحدید موضوعات این ژانر و فضیلت-محور کردن آن انجام داده است. او ابتدا اشاره می‌کند که برخی به جد یا از سر خودنمایی، ژانر منافرات را در مدح اشیاء بی‌جان یا جانوران نیز به کار برده‌اند (۲۰۰۷، کتاب اول، فصل ۹، بخش ۲)، اما با آنچه در ادامه‌ی این فصل می‌آورد، نشان می‌دهد که از دید او نیز مدح باید به فضائل انسانی اختصاص داشته باشد. فضائل از دید او عبارت‌اند از: عدالت، شجاعت مردانه، خویش‌داری، بلندمندی، عظمت، ملایمت، سخاوتمندی، تدبیر و خردمندی (همان، بخش ۵). ارسطو پس از تعریف هر فضیلت و ارائه‌ی پیشنهادهایی برای مدح، مهم‌ترین اصل هر نوع گفتار مدحی را از دید خود مطرح می‌کند: «از آن‌جا که مدح مبتنی بر عمل است و عمل عامدانه ویژگی هر فرد ارزشمند است، باید ممدوح را در حال انجام عامدانه‌ی یک عمل به تصویر کشید... حتی از اعمال تصادفی نیز باید به گونه‌ای سخن گفت که گویی عامدانه بوده‌اند، زیرا اگر مثال‌های مشابه متعددی ذکر شود، نشانه‌ای از فضیلت و نیت آگاهانه به شمار می‌آید» (همان، بخش ۳۲). بنابراین، اگرچه از دید ارسطو ذکر مواردی چون تبار نیکو و تحصیلات نیز به اقتناع مخاطبان گفتارهای مدحی یاری می‌رسانند، اما در منافرات، مدح دستاوردهای خود فرد که ناشی از اعمال و فضائل مکتسب اوست، جایگاه والاتری دارد.

نخستین درسنامه رومیایی فن‌خطابه، یعنی درسنامه‌ی مجهول‌المولف رتوریکا/دهرنیوم، فضائلی را که سخنور حین گفتار باید بدان‌ها پردازد چنین تقسیم‌بندی می‌کند: ۱- فضائل جسمانی ۲- فضائل نفسانی ۳- فضائل مبتنی بر شرایط بیرونی. مولف این رساله فضائل نوع سوم را فضائلی می‌داند که به بخت و اقبال مربوط‌اند و فرد در پدید آمدن آن دخالتی نداشته است؛ همچون تبار، ثروت، شهرت و غیره (۱۹۵۴، کتاب سوم، فصل چهارم، بخش ۶، ۱۱-۱۰). فضائل جسمانی نیز عبارت‌اند از سلامتی، زیبایی، قدرت و اضداد آن‌ها. فضائل نفسانی نیز

همان فضائل اربعه‌ی افلاطونی هستند: شجاعت، عدالت، خردمندی، خویشترداری و اضداد آن-ها (همان، قس. سیسرون، ۱۸۸۸، کتاب دوم، بخش ۵۹، و نیز کویین‌تیلیان، ۱۹۵۹، کتاب سوم، فصل هفتم، بخش ۱۲). سپس دستورالعمل‌های پیچیده‌ای مطرح می‌شود مبنی بر این‌که مقدمه‌ی مناقرات را چگونه و با چه موضوعاتی بی‌آغازیم، مطالب را چگونه تنظیم کنیم، و سخن را چگونه به پایان برسانیم (همان، فصل ۸-۶، بخش ۱۵-۱۰). از آن‌جا که این قبیل اصول اهمیت چندانی برای بحث فعلی ندارند، از آن می‌گذریم و تنها به این نکته اشاره می‌کنیم که با وجود تقسیم فضائل به سه دسته‌ی جسمانی، نفسانی و فضائل مبتنی بر شرایط بیرونی، در مورد این نکته که مزایای جسمانی و عرضی ممدوح نسبت به فضائل مکتسب او چندان حائز اهمیت نیست و تنها در مواقعی خاص باید به این مزایا اشاره کرد، در میان آموزگاران رسمی فن خطابه اتفاق نظر وجود دارد (کویین‌تیلیان، ۱۹۵۹، کتاب سوم، فصل هفتم، بخش ۱۲). کویین‌تیلیان هم-صدا با ارسطو یادآور می‌شود که «در اختیار داشتن این قبیل مزایای عرضی چندان قابل ستایش نیست، بلکه شیوه‌ی صحیح و شرافتمندانه‌ی بهره‌گیری از این مزایاست که باید مورد مدح قرار گیرد» (همان، بخش ۱۳؛ نیز مقایسه شود با سیسرون، ۱۸۸۸، کتاب دوم، فصل ۵۹).

۳. مناقرات از دید سوفسطاییان

۳-۱. سوفسطاییان و «استدلالات متعارض»

مفهوم «استدلالات متعارض» یا *dissoi logoi*، مهم‌ترین وجه تمایز میان سوفسطاییان، و فلاسفه یا خطیبانی است که هر یک به نوعی به مفهوم «حقیقت یگانه» پایبندند و امکان دسترسی به آن را نفی نمی‌کنند. مفهوم «استدلالات متعارض» نشان‌گر آن است که از آن‌جا که می‌توان یک موضوع را از زوایای متفاوت و حتی متعارضی نگریست، در هر مورد دو نوع استدلال کاملاً متضاد می‌توان مطرح کرد (ولز، ۲۰۰۶، ۴۷۵). البته آن‌چه برای سوفسطاییان اهمیت دارد، خود این استدلال‌های متضاد نیست، بلکه این است که بسته به موقعیت، هر دو این استدلال‌ها می‌توانند صادق باشند. این امر ریشه در نگاه خاص سوفسطاییان به مفهوم «حقیقت» دارد. رویکرد سوفسطایی به حقیقت، برخلاف رویکرد فلسفی، «موقعیت» را آفریننده‌ی حقیقت در نظر می‌گیرد. به بیان دیگر، از دید سوفسطاییان، حقیقتی ازلی و ابدی و مطلق وجود ندارد، بلکه اموری هم‌چون عدالت، نیکی، زیبایی و... بسته به موقعیت‌های گوناگون به گونه‌ای متفاوت تعریف می‌شوند. به عنوان مثال، رویدادی خاص در یک موقعیت می‌تواند نیک ارزیابی شود و در موقعیتی دیگر بد، یا قضاوتی ممکن است در یک موقعیت عادلانه ارزیابی شود و در

موقعیتی دیگر ناعادلانه. پروتاگوراس معتقد بود که در باب هر موضوعی دو حکم متفاوت وجود دارد، و استدلال‌های ضعیف‌تر را می‌توان به نیروی سخن تقویت کرد (همان). این دیدگاه، آرمان سخنوری را توانایی استدلال درباب جنبه‌های گوناگون و حتی متضاد یک موضوع می‌داند. به بیان دیگر، خطیب ایده‌آل از دید سوفسطاییان کسی است که بتواند یک موضوع را از زوایای گوناگون بنگرد و درباب دو سوی متضاد یک قضیه همزمان سخن بگوید.

رساله‌ای که به بهترین شکل بازنمودگر این رویکرد سوفسطایی به حقیقت و جنبه‌های متعارض یک موضوع است، رساله‌ی مجهول‌المولفی است که به اغلب احتمال در قرن پنجم پیش از میلاد نگاشته شده و *استدلال‌های متعارض* (dissoi logoi) نام دارد. مولف ناشناخته‌ی این رساله، کلام خود را با جملات زیر آغاز می‌کند:

برخی معتقدند که نیک یک چیز است و بد چیز دیگر، اما برخی دیگر معتقدند که نیک و بد یکسان‌اند و ممکن است یک چیز برای عده‌ای نیک باشد و برای عده‌ای دیگر بد، یا برای همان عده در زمانی خاص نیک باشد و در زمانی دیگر بد. من خود با گروه دوم همراهم، و آن را با مثالی از زندگی انسان روشن می‌کنم: غذا، نوشیدنی و لذت جنسی برای فرد سالم خوب هستند و برای فرد مریض بد. ... همچنین بیماری برای بیماران بد است و برای پزشکان خوب. مرگ برای آنان که می‌میرند بد است اما برای ماموران کفن و دفن خوب (اسپراگ، ۱۹۶۸، فصل ۱، بخش ۳-۱).

استدلال‌های دوگانه منحصر به مساله‌ی نیک و بد نیست. نویسنده‌ی این رساله در بخش‌های بعدی، مقوله‌هایی چون امور شایسته و ننگین، عادلانه و ناعادلانه، صادق و کاذب و مواردی دیگر را نیز مطرح می‌کند و نشان می‌دهد که در این موارد نیز حقیقت یکه‌ای وجود ندارد، بلکه این موقعیت است که گونه‌ای خاص از ارزیابی را به ما تحمیل می‌کند. مولف ناشناخته‌ی رساله‌ی *استدلال‌های متعارض*، در مورد امور شایسته و ننگین (فصل دوم) می‌نویسد: «به طور خلاصه، کاری که در زمان مقتضی و مناسب انجام شود، شایسته و بجا؛ و کاری که در زمان نامناسب انجام شود مفتضحانه و ننگین خواهد بود. بنابراین، چه چیزی را اثبات کرده‌ایم؟ این‌که امور یکسان همزمان می‌توانند شایسته و ننگین باشند، و در تمامی موارد چنین است» (همان، فصل ۲، بخش ۲۰). این مقوله‌ها، نظیر صدق و کذب، عدالت و غیره بیشتر در خطابه‌های قضایی و سیاسی کاربرد دارد و برخی توضیحات مولف نیز نشان‌دهنده‌ی آن است که بیشتر همین دو ژانر مورد توجه او بوده است (برای مثال، بنگرید به فصل ۸). اما، در مورد منافرات نیز که به مدح و ذم اختصاص دارد آنچه اهمیت دارد نه خود موضوع که توانایی سخن گفتن در مورد هر دو سوی یک موضوع است. به بیان دیگر از دید سوفسطاییان

سخنوری که در مدح یک موضوع سخن می‌گوید باید بتواند در ذم آن نیز سخن بگوید و موقعیت‌های مستلزم مدح و ذم-هر دو- را نشان دهد. به همین دلیل بسیار اتفاق می‌افتاد که خطیبان سوفسطایی در گفتار خویش مواضعی مهجور و پارادوکسیکال اتخاذ کنند (کانسینیی، ۱۹۹۲، ۲۸۱) و در مدح یا ذم یک موضوع مسیری خارق عادت و خلاف موضع عموم بپیمایند.

خطابه‌ی گرگیاس لئونتینیایی (حدود قرن پنجم ق.م.) با عنوان «در مدح هلن»، که یکی از نخستین نمونه‌های به جا مانده از ژانر منافرات است، به بهترین شکل این رویکرد خارق عادت سوفسطاییان را نسبت به مدح و ذم نشان می‌دهد. «هلن»، همسر خود را رها کرده و با «پاریس» گریخته است، و تمامی یونانیان عمل او را نکوهیده و در ذم او سخن گفته‌اند. اما گرگیاس، موضوع را از زاویه‌ی متفاوتی می‌نگرد. او در مقدمه‌ی کلام خود می‌گوید که می‌خواهد متهم را از بار سرزنش‌رهایی بخشد و نشان دهد که منتقدان او دروغ می‌گویند (گرگیاس، ۲۰۰۷، ۲۵۲).

گرگیاس در این گفتار مدعی می‌شود که هلن در انجام عمل خود یا مغلوب سرنوشت و اراده‌ی خدایان بوده، یا مجبور به انجام این عمل شده، یا به واسطه‌ی کلام فریفته شده و یا مقهور عشق بوده (همان، ۲۵۳)، و در تمامی این حالات گناهی متوجه او نیست. این خطابه‌ی کوتاه شامل مقدمه، روایت (بیان زندگی‌نامه‌ی هلن)، حکم، برهان و موخره است، اجزائی که در تمامی درسنامه‌های فن خطابه دوره‌های بعد به رسمیت شناخته می‌شود. گرگیاس در موخره‌ی گفتار خویش نتیجه می‌گیرد که «من به نیروی گفتار ننگ را از دامان یک زن زدوده‌ام... [و] کوشیده‌ام تا در برابر بی‌عدالتی ناشی از هتک حرمت و جهل ناشی از افترا قد علم کنم» (همان، ۲۵۵-۵۶).

خطابه‌ی گرگیاس، نشان‌دهنده‌ی آن است که حتی عملی مذموم چون عمل هلن، که علت اصلی جنگ تروا بود، اگر از منظری متفاوت نگریسته شود چندان مذموم به نظر نخواهد رسید.

در حقیقت، در سراسر دوران باستان (قرن پنجم ق.م. تا قرن چهارم میلادی) سوفسطاییان بیشترین بهره را از ژانر منافرات برده‌اند. توجه خاص سوفسطاییان به این ژانر بیش از همه به دلیل این است که چنان که در مقدمه نیز اشاره شد منافرات برخلاف دو ژانر دیگر (مشاجرات و مشاورات) موضوع مشخصی ندارد و تا جایی که غایت آن یعنی مدح و ذم برآورده شود، هر موضوعی می‌تواند مورد توجه قرار گیرد. به همین دلیل، این ژانر بهتر از دو ژانر دیگر می‌تواند مهارت‌های سوفسطاییان را در پرداختن به یک موضوع از جنبه‌های متفاوت- بدون تعهد به پای‌بندی به حقیقتی یکه و مطلق- نشان دهد. این ژانر در اواخر دوران باستان (امپراطوری روم و بیزانس) از چنان اهمیتی برخوردار بود که خطیبان سوفسطایی درسنامه‌ها و رسالات نظری خود را با محوریت همین ژانر می‌نگاشتند. این درسنامه‌ها و

رساله‌های نظری، علاوه بر خطابه‌های به جا مانده از سوفسطاییان مشهور- یکی از مهم‌ترین منابع برای فهم رویکرد سوفسطاییان به مساله‌ی مدح و ذم است که در بخش بعد به تفصیل به آن پرداخته خواهد شد.

۲-۳. اصول مدح و ذم از دیدگاه سوفسطاییان

چنان‌که در مقدمه اشاره شد، دو دسته آثار نظری از سوفسطاییان باقی مانده که رویکرد آنان را به مدح و ذم نشان می‌دهد. یک دسته از این آثار مجموعه درسنامه‌هایی است که به progymnasmata یا تمرینات مقدماتی مشهور است. چهار درسنامه از این نوع موجود است که کهن‌ترین آن از آئلیوس تئون^{۱۳} (قرن اول میلادی) و جدیدترین آن از نیکولائوس سوفیست^{۱۴} (قرن سوم میلادی) است. دو رساله‌ی دیگر متعلق به هرموگنس^{۱۵} و آفتونیوس سوفیست^{۱۶} (قرن دوم میلادی) هستند. این رساله‌ها حاوی تمریناتی نوشتاری است برای نوآموزان خطابه‌پیش از آموزش سخنرانی شفاهی (declamation) در انظار عموم، تبحر یافتن در این تمرینات ضرورت داشت. ظاهراً حتی پس از آموزش سخنوری نیز این تمرینات نوشتاری ادامه می‌یافته است (کندی، ۲۰۰۳، x-xi؛ مورفی، ۲۰۰۱، ۳۸). این تمرینات عبارت‌اند از: لطائف اخلاقی (chreia)، فابل، روایت (بیان آنچه که اتفاق افتاده یا می‌توانسته اتفاق افتاده باشد)، پند و اندرز، موضع مشترک (common place)، وصف، تقلید شخصیت، مدح و ذم، مقایسه، رد و تایید، حکم کلی (thesis)، معرفی یک قانون. این تمرینات با اندکی تفاوت در هر چهار رساله‌ی موجود تکرار شده‌اند. اساس این تمرینات تقلید از نمونه‌های از پیش موجود بود. به عنوان مثال در مورد وصف، آموزگاران بهترین نمونه‌های وصف را از آثار شاعران و خطیبان گذشته برمی‌گزیدند و نوآموز را وامی‌داشتند تا با تقلید از آن‌ها، اصول وصف را تمرین کند. درسنامه‌ی لیبانیوس^{۱۸} (قرن چهارم میلادی) حاوی بهترین نمونه‌های مربوط به مدح، ذم، مقایسه، وصف و... است (لیبانیوس، ۲۰۰۸). اگرچه این درسنامه نیز برای نوآموزان خطابه تدوین شده و در مدارس فن خطابه تدریس می‌شده است، اما از آن‌جا که صرفاً حاوی نمونه‌های مربوط به هر تمرین است و درباب اصول نظری تمرین توضیحی نیاورده است، معمولاً به صورت جدا از چهار درسنامه‌ی دیگر در نظر گرفته می‌شود.

از میان این تمرینات، مدح و ذم جایگاه ویژه‌ای دارند، به این دلیل که دیگر تمرینات معمولاً مربوط به بخش خاصی از سخن هستند و باید در زمینه‌ای وسیع‌تر گنجانده شوند (به عنوان مثال تمرین «لطائف اخلاقی» بیشتر در مقدمه‌ی کلام کاربرد دارد یا تمرین «رد و تایید» در بخش

برهان)، اما مدح و ذم را به شکل مستقل نیز می‌توان به کار برد: «مدح یک کل است هرگاه بخواهیم از کسی تمجید کنیم، و جزء است هنگامی که در روند مشاورات بخواهیم مدح عملی را بگوییم که می‌خواهیم [مخاطبان] انجام دهند» (نیکولائوس، فصل ۸، ۱۵۵). علاوه بر این، برخی از این تمرینات نیز با مدح و ذم در ارتباطاند، نظیر «موضع مشترک» و «مقایسه»، به عنوان مثال، «مقایسه» عبارت است از مقایسه‌ی ممدوح با نظائر او، تا ممدوح برجسته‌تر به نظر برسد.

تاکیدی که در درسنامه‌های «رسمی» بر فضائل نفسانی می‌شود، در تمرینات مقدماتی کمرنگ‌تر است و مولفان تمارین مقدماتی بر این باورند که باید بر تمامی فضائل، اعم از نفسانی، جسمانی و فضائل مبتنی بر شرایط بیرونی به یکسان تاکید کرد. به عنوان مثال، دستورالعمل هرموگنس در مورد مدح افراد چنین است: ابتدا باید به زادگاه پرداخت، سپس به رویدادهای خاصی که در هنگام ولادت فرد اتفاق افتاده است، سپس به والدین و شیوه‌ی پرورش، سپس تحصیلات، و سپس ویژگی‌های جسمانی و نفسانی. سپس باید به اعمال و فعالیت‌ها پرداخت: آیا او یک فیلسوف بود یا خطیب یا فرماندهی نظامی؟ چه دستاوردهایی در هر زمینه داشته؟ سپس باید به مسائلی چون خویشاوندان، دوستان، دارایی، خدمه، بخت و اقبال و غیره پرداخت. طول زندگی، نحوه‌ی مرگ، این‌که چه کسی او را کشته و رویدادهای پس از مرگ او نیز از مسائلی هستند که باید به آن پرداخته شود (هرموگنس، ۲۰۰۳، ۸۲). فضائل جسمانی و نفسانی تقریباً با آنچه که در درسنامه‌های «رسمی» آمده یکسان است (فضائل جسمانی هم‌چون زیبایی، قدرت و غیره، و فضائل نفسانی نیز همان فضائل اربعه‌ی افلاطونی هستند: شجاعت، عدالت، خویشتن‌داری و خرد) و به موازات دیگر امور بدان‌ها نیز پرداخته می‌شود. مولفان درسنامه‌های تمرینات مقدماتی همگی بر این باورند که مدح تنها به افراد اختصاص ندارد بلکه حیوانات و گیاهان و اشیاء بی‌جان را نیز در برمی‌گیرد، و موضوعاتی را که در مدح هر پدیده‌ای باید در نظر داشت نیز برشمرده‌اند (هرموگنس، ۲۰۰۳، ۸۲-۸۱؛ آفتونئوس، ۲۰۰۳، ۱۱۰-۱۰۸؛ نیکولائوس، ۲۰۰۳، ۱۵۵).

کامل‌ترین گزارش از تقسیم‌بندی موضوعات مربوط به ژانر منافرات و اصول پرداختن به هر یک را، باید در آثاری که صرفاً به این ژانر اختصاص دارند یافت. مهم‌ترین این آثار یکی اثر مناندر خطیب است با عنوان *انواع منافرات (۱۹۸۱)*، و دیگری رساله‌ی منسوب به دیونیزیوس هالیکارناسوسی با عنوان *در باب منافرات (۱۹۸۱)*. *انواع منافرات* متشکل از دو رساله است. رساله‌ی نخست، که خود متشکل از سه کتاب است، *انواع منافرات* نام دارد و رساله‌ی دوم با عنوان *خطابه‌های سلطنتی (مدح پادشاهان)* شناخته می‌شود. مناندر در نخستین کتاب از نخستین رساله، تصریح می‌کند که کارکرد اصلی منافرات، مدح و ذم است و هم‌چنین، ذم یا هجا، زیرمجموعه‌ی

خاصی ندارد، بلکه آنچه که مبحث منافرات را گسترده می‌کند انواع مدح است (مناندر، ۱۹۸۱، کتاب اول، ۳). این بدان خاطر است که ذم بیشتر حالت سلبی دارد و در هر مورد با معکوس کردن اصولی که در انواع مدح به میان آمده، می‌توان در ذم آن موضوع نیز سخن گفت. مناندر معتقد است که مدح دو موضوع کلی دارد: یا مدح خدایان است و یا مدح موجودات فانی. مدح موجودات فانی نیز به دو دسته تقسیم می‌شود: مدح شهرها و کشورها و مدح موجودات زنده. مورد اخیر نیز به دو دسته تقسیم می‌شود: مدح انسان و غیرانسان. مدح غیرانسان نیز به مدح موجودات آب‌زی و موجودات خشکی‌زی تقسیم می‌شود و موجودات خشکی‌زی نیز به دو دسته‌ی پرنده و غیرپرنده (درنده و چرنده و...) قابل تقسیم‌اند. دستاوردها و هنرها از دید مناندر زیرمجموعه‌ی مدح انسان قرار می‌گیرند (همان). مناندر کتاب نخست از رساله‌ی نخست را به انواع مدح خدایان اختصاص می‌دهد و اصول هر یک را برمی‌شمارد (همان، ۲۹-۷). کتاب دوم به مدح کشورها (۵۹-۲۹) و کتاب سوم به مدح شهرها و دستاوردهای هر شهر (۷۵-۵۹) می‌پردازد. رساله‌ی دوم، که حجم آن تقریباً دوبرابر رساله‌ی نخست است، به گفتارهایی اختصاص دارد که در مناسبت‌های مختلف ایراد می‌شود، به عنوان مثال خطابه‌های سوگواری (مرثیه)، استقبالیه‌ها، مدح پادشاهان، خطابه‌های ازدواج، تولد و... که هر یک با مدح شخص یا موضوعی خاص همراه است. از دید مناندر اعمال قابل ستایش پادشاهان و دولتمردان به دو دسته تقسیم می‌شوند: اعمال زمان جنگ و اعمال زمان صلح (مناندر، ۱۹۸۱، ۸۵). اعمال زمان جنگ باید ذیل فضیلت «شجاعت»، و اعمال زمان صلح باید ذیل سه فضیلت «عدالت»، «خردمندی» و «خویشترنداری» مورد مدح قرار گیرند (همان). مناندر تاکید می‌کند که تنها همین چهار فضیلت وجود دارند و فضائل دیگر زیرمجموعه‌ای از همین چهار فضیلت اصلی هستند (همان). دومین اثر، یعنی رساله‌ی منسوب به دیونیزیوس با عنوان *در باب منافرات* (که البته تنها بخشی از آن باقی مانده) بیشتر به مناسبت‌هایی که منافرات در آن‌ها ایراد می‌شود پرداخته، و از این جهت به دومین رساله‌ی مناندر شباهت تام دارد (دیونیزیوس، ۱۹۸۱).

با توجه به آنچه در باب رویکرد «سوفسطایی» و رویکرد «رسمی» به ژانر منافرات گفته شد، تفاوت‌های میان این دو رویکرد را می‌توان به شکل زیر صورت‌بندی کرد:

الف) در نگاه سوفسطاییان، ژانر منافرات پیش از هر چیز عرصه‌ای برای نمایاندن مهارت‌های سخنور است. چندان اهمیتی ندارد که چه چیز یا چه کسی مدح می‌شود، مهم این است که سخنور بتواند بلاغت خود را به نمایش بگذارد و با نگرستن به موضوع از زوایای گوناگون، در باب جنبه‌های متفاوت و حتی متعارض یک موضوع هم‌زمان سخن بگوید. کسانی چون

ارسطو، آناکسیمنس و خطیبان رومیایی، چه به دلایل فلسفی و چه به دلایل عمل‌گرایانه، معتقدند که در هر مورد حقیقتی یکه وجود دارد که وظیفه‌ی خطیب دستیابی به آن و انتقال آن به مخاطب است و به بیان دیگر این خطیب است که بر موقعیت احاطه دارد. از سوی دیگر، سوفسطاییان بر این باورند که این موقعیت است که حقیقت را خلق می‌کند، هر گفتاری اقتضائات خاص خود را دارد، و هیچ موضع فرادستی وجود ندارد که از طریق آن بتوان موقعیت‌های متفاوت را بی‌طرفانه سنجید. سخنور تابع موقعیت است و مهم‌ترین توانایی او توانایی سازگاری با اقتضائات هر نوع گفتار خاص به شمار می‌آید.

ب) موضوع منافرات از دید سوفسطاییان به شدت متنوع و گسترده است و خطیب سوفسطایی هیچ‌گونه محدودیتی را برای موضوع این ژانر به رسمیت نمی‌شناسد. این موضوعات، چنان که در بالا به آن اشاره شد، از انسان و گیاهان و جانوران گرفته تا اشیاء بی‌جان و پدیده‌های انتزاعی را دربرمی‌گیرد. ظاهراً برخی سوفسطاییان حتی خطابه‌هایی در مدح «نمک» و «مگس» (مناندر، ۱۹۸۱، ۵؛ شیرد، ۱۹۹۶، ۷۶۷) نیز ایراد کرده بودند. اما آموزگاران به اصطلاح «رسمی» خطابه در یونان و روم باستان، به دلیل بی‌اهمیت دانستن این قبیل گفتارها کوشش در محدود کردن موضوعات ژانر منافرات داشتند و بیشتر دستاوردها و فضائل «انسانی» را، که به حال سعادت عمومی شهروندان مفید باشد مورد توجه قرار می‌دادند. در حقیقت موضوع ژانر منافرات در درسنامه‌های رسمی بسیار محدود و منحصر به مسائل «مدنی» (CIVIC) است و این ژانر نسبت به مشاورات و مشاجرات تا حدی در حاشیه است.

ج) در زمینه‌ی مدح انسان و فضائل انسانی نیز اگرچه در برخی موارد (هم‌چون تقسیم‌بندی فضائل به جسمانی و نفسانی و فضائل مبتنی بر شرایط بیرونی، و یا تعداد فضائل اصلی) شباهت‌هایی میان این سوفسطاییان و آموزگاران رسمی فن خطابه به چشم می‌خورد، با این حال تاکید آموزگاران چون ارسطو، سیسرون، کوین‌تیلیان و غیره بر فضائل مکتسب است و نه امتیازات مادرزادی. در حقیقت «دستاوردهای» فرد اهمیت بسیار بیشتری نسبت به فضائلی دارد که در کسب آن‌ها نقش چندانی نداشته است. اما از سوی دیگر، سوفسطاییان حتی امتیازات غیرمکتسب (نظیر تبار، زادگاه، تحصیلات، خویشاوندان، نحوه‌ی مرگ و...) را نیز به موازات فضائل مکتسب واجد اهمیت می‌شمارند و تقسیم‌بندی‌ها و اصول پیچیده‌ای را برای معرفی این فضائل و شیوه‌ی پرداختن به هر یک وضع کرده‌اند. هر دو این رویکردها، نمودهایی در جهان اسلام نیز داشته که در ادامه بدان پرداخته خواهد شد.

۴. مدح و ذم در جهان اسلام

در جهان اسلام، دو دسته منبع^{۱۸} وجود دارند که بر مبنای آن، می‌توان رویکرد مسلمانان به مساله‌ی مدح و ذم را صورت‌بندی کرد. دسته‌ی نخست، برخی متون مدرسی بلاغت و نقد ادبی هستند که به اقتضای موضوع، مطالبی را در باب مدح و ذم نیز بیان کرده‌اند. آثاری چون *نقد الشعر* قدامه بن جعفر (۲۶۰-۳۲۷ هجری)، *العمده* ابن رشیق قیروانی (م ۴۶۳ هجری)، *الصناعه‌تین* ابی‌هلال عسکری (م ۳۹۵ هجری)، و برخی آثار بلاغی دوره‌های بعد که تقریباً همین اصول را تکرار کرده‌اند. دسته‌ی دوم، آثاری هستند که به ظاهر ارتباط چندانی با حوزه‌ی بلاغت و نقد ادبی ندارند اما با محوریت مدح و ذم تالیف شده‌اند. مهم‌ترین این آثار عبارتند از برخی آثار ابوبکر ثعالبی (م ۴۲۹ هجری) همچون *تحسین و تقبیح*، *تحسین القبیح و تقبیح الحسن*، *الظرائف واللطائف و الیواقیت فی بعض المواقیع*؛ برخی نامه‌های جاحظ (م ۲۵۵ هجری) و نیز برخی رساله‌های منتسب به او همچون *المحاسن والاضداد و الآمل والمامل*، و رساله‌ی *المحاسن و المساوی* تالیف ابراهیم بن محمد بیهقی (حدود قرن چهارم هجری). در این دو دسته آثار رویکردهای متفاوتی نسبت به مدح و ذم اتخاذ شده که در این بخش بدان خواهیم پرداخت.

۴-۱. مدح و ذم در متون مدرسی بلاغت

نخستین مساله‌ای که در مورد مدح و ذم در بلاغت اسلامی باید در نظر داشت، این است که مدح و ذم همواره جزو اغراض اصلی شعر به شمار می‌آمده‌اند. تعداد این اغراض از دید هر بلاغی تا حدی متفاوت است، اما به یقین می‌توان گفت که همواره مدح و ذم در میان آن‌ها قرار داشته‌اند. به عنوان مثال قدامه بن جعفر، اغراض آشکار شعر را چنین برمی‌شمارد: مدح، ذم، مرثیه، نسیب، تشبیه و وصف (قدامه، ۹۱). مرثیه و نسیب (مدح زنان) خود زیرمجموعه‌های مدح به شمار می‌آیند. قدامه نیز همچون خطیبان یونان باستان، مرثیه را «مدح افراد متوفی» تعریف می‌کند و تنها تفاوت آن را با مدح در این می‌داند که در مرثیه افعال با زمان ماضی به کار برده می‌شوند (مقایسه شود با مناندر، ۱۹۸۱، ۱۷۳). اگر در نظر داشته باشیم که پس از قدامه، بسیاری از بلاغیان تشبیه و -تا حدودی- وصف را از اغراض شعر حذف کردند و عمدتاً همان چهار غرض مدح-محور را به عنوان اغراض اصلی شعر معرفی کردند، می‌توان دریافت که غرض شعر از دید منتقدان مسلمان اساساً مدح یا ذم بوده است. البته گاهی اغراض دیگری همچون «فخر» نیز به این اغراض اضافه می‌شود که آن نیز در حقیقت مدح خویشتن است

(ابوهلال عسکری، ۱۹۵۲، ۱۳۱). ابن طباطبا (م ۳۲۲ هجری) در *عیارالشعر* مقاصدشعر را نزد شاعران جاهلی و صدر اسلام به مدح، هجا، فخر، وصف، ترغیب و ترهیب تقسیم می‌کند که البته در ادامه بر مدح و هجا تأکید بیشتری دارد (ابن طباطبا، ۱۹۸۵، ۱۳). توضیح تقسیم‌بندی ابن طباطبا را در *العمده* ابن رشیق می‌توان یافت. ابن رشیق گزارشی نسبتاً تفصیلی از آراء صاحب‌نظران در باب اغراض شعر فراهم می‌آورد، و ضمن آن می‌نویسد که برخی علما شعر را مبتنی بر چهار رکن می‌دانند: مدح، هجا، مرثیه و نسیب (ابن رشیق قیروانی، ج ۱، ۱۹۸۱، ۱۲۰). با توجه به این چهار رکن، شعر قواعدی چهارگانه دارد: رغبت، ترس، شادمانی و خشم. ابن رشیق توضیح می‌دهد که رغبت با مدح و شکرگزاری همراه است، ترس با پوزش‌خواهی و طلب مهر کردن (استعطاف)، شادمانی با شوق‌انگیزی و لطافت نسیب و خشم با هجا و تهدید و عتاب ظالم (همان). همچنین به گفته‌ی ابن رشیق، برخی اساساً انواع شعر را به دو نوع مدح و هجا تقسیم می‌کنند و تمامی انواع دیگر، از جمله حکمت و لهو و غیره را نیز زیرمجموعه‌ی این دو قلمداد می‌کنند (ابن رشیق، ج ۱، ۱۹۸۱، ۱۲۱). این توجه خاص به مدح و ذم را می‌توان به این مساله نسبت داد که قالب قصیده بر فضای شعری دوره‌ی جاهلی و نخستین دوره‌های پس از اسلام غلبه داشته و این قالب نیز عمدتاً به اغراضی چون مدح و ذم و نسیب و... اختصاص دارد، اما باید توجه داشت که صورت‌بندی اصول مدح و آنچه بلاغیان در مورد شمار فضائل و غیره گفته‌اند نیز شباهت بسیاری با ویژگی‌های گفتارهای مدحی در غرب باستان دارد.

اصول مربوط به مدح و ذم در آثار قدامه بن جعفر و ابن رشیق با تفصیل بیشتری مورد بررسی قرار گرفته است.^{۱۹} قدامه نیز همچون یونانیان و رومیان باستان، فضائلی که ممدوح را باید بدان‌ها ستود عبارت از «شجاعت»، «خردمندی»، «دادگری» و «پاک‌دامنی» می‌داند و تأکید می‌کند که هر فضیلت دیگری، یا زیرمجموعه‌ای از این فضائل است و یا با ترکیب این فضائل چهارگانه به وجود آمده است (۹۸-۹۶). سپس در فصلی با عنوان «عیوب مدح» عنوان می‌کند که نباید ممدوح را به فضیلت‌های عرضی ستود و تنها فضائل نفسانی باید در مدح مورد توجه قرار گیرند (قدامه، ۱۸۴؛ نیز بنگرید به المرزبانی، ۱۳۴۳، ۲۲۱؛ عسکری، ۱۹۵۲، ۱۰۰-۹۸). فضائل عرضی از دید قدامه عبارت‌اند از بزرگی نسب، زیبایی پیکر و اندام و ثروت و مکت (همان). این سخن قدامه یادآور دیدگاه درسنامه‌های رسمی فن خطابه در یونان و روم باستان است که تأکید بر فضائل نفسانی داشتند و فضائل عرضی را چندان واجد اهمیت نمی‌دانستند. تنها تفاوت در این است که فضائل عرضی در درسنامه‌های یونان و روم باستان به طور کامل حذف نشده بلکه در حاشیه قرار گرفته و اولویت در مدح با فضائل نفسانی است. همان‌گونه که گفته شد،

حتی ارسطو نیز اشاره به برخی از فضائل عرضی را در اقتناع مخاطب بی‌تاثیر نمی‌داند. اما قدامه، آشکارا از این اصل عدول کرده و تنها پرداختن به فضائل نفسانی را در مدح، صحیح می‌داند و پرداختن به فضائل عرضی، و یا به عبارت دیگر فضائلی را که خود شخص چندان نقشی در اکتساب آن نداشته ذیل «عیوب مدح» طبقه‌بندی می‌کند. در مورد هجاء نیز بر آن است که هجو عیبناک آن است که به جای پرداختن به فضائل ذاتی نفسانی، ویژگی‌هایی را که خود شخص در آن دخالتی نداشته حقیر بشمارد (۱۸۷). با وجود این‌که پرداختن به فضائل عرضی در شعر شاعران عرب فراوان است، با این حال قدامه این‌گونه مدح و هجوها را نادرست قلمداد می‌کند. لازم به ذکر است که بلاغیانی چون ابن رشیق با این دیدگاه قدامه مخالفت کرده و یادآور شده‌اند که این قبیل ویژگی‌های عرضی نیز در اشعار قداما مورد توجه بوده و پرداختن به آن نه تنها ایرادی ندارد بلکه ضروری است. به عنوان مثال، ابن‌رشیق با نقل بیتی از ابی‌تمام (ما بقومی شرفت بل شرفوا بی / و بنفسی فخرت لا بحدودی) یادآور می‌شود که برخی، این گونه مدح را روا نمی‌دانند چرا که شاعر برای ستودن خویش شان اسلاف خود را پایین آورده است. شاعر باید فخر به پدران و مدح آنان را در شعر خود بگنجاند چرا که «شرافت پدر بخشی از میراث فرزند است، و همچون دارایی‌های دیگر به او منتقل می‌شود. بنابراین اگر شرافت اجدادی پاس داشته شود، تقویت شده و بر آن افزوده خواهد شد، و اگر در مورد آن سهل‌انگاری شود از میان خواهد رفت. و به همین ترتیب شرافت پدر کل قبیله را در برمی‌گیرد و فرزند او از آن بهره و نصیبی بیشتر خواهد داشت» (ابن‌رشیق، ۱۹۸۱، ج ۲، ۴۶-۱۴۵). ابوهلال عسکری نیز اگرچه وصف ظاهر و ذکر تبار ممدوح را از عیوب مدح به شمار می‌آورد اما در جای دیگری از کتاب صناعتین معتقد است که یکی از فضیلت‌های شعر بر دیگر انواع کلام، خوارداشتن مردم شریف و بزرگداشتن مردم پست به واسطه‌ی مدح و ذم اعراض و انساب آن‌هاست (۱۹۵۲، ۱۳۷). بنابراین در آثار بیشتر بلاغیان مساله‌ی تبار و قومیت و غیره نیز جزو فضائل ممدوح طبقه‌بندی می‌شود.

علاوه بر مساله‌ی فضائل، که تا حد زیادی تکرار اصولی است که در غرب باستان درباب منافرات مطرح شده و بلاغیان بعدی نیز آن را پذیرفته‌اند (بنگرید به ابن رشیق، ۱۹۸۱، ج ۲، ۱۳۱ به بعد) دو اصل کلی دیگر نیز در متون مدرسی بلاغت درباب مدح مطرح می‌شود که ردپای آن را در رساله‌های مربوط به منافرات می‌توان یافت. یکی از این دو اصل که توسط قدامه مطرح شده و توسط بلاغیان بعدی نیز پذیرفته شده است، این است که هر صنف و طبقه‌ای را باید به فضیلتی که خاص آن طبقه است ستود (قدامه بن جعفر، ۱۰۷-۱۰۶؛ ابن‌رشیق، ۱۹۸۱، ج ۲، ۱۲۹).

گذشته از تقسیم‌بندی ممدوحان به پادشاهان، صاحبان پیشه (وزرا و کاتبان)، قضات، سرداران و عامه‌ی مردم (اهل حرفه و حرامیان) که تا حدی به طبقه‌بندی یونانیان از صنوف مردم شباهت دارد، این اصل که هر شخص و طبقه‌ای فضیلت خاصی را داراست و هر شخصی را نباید به تمامی فضائل ستود در غرب نیز اصلی پذیرفته شده بوده است. به عنوان مثال در رساله‌ی دیونیزیوس که در باب مناسبت‌های متفاوتی است که منافرات در آن‌ها ایراد می‌شود، در بخش مربوط به خطابه‌های ولادت می‌خوانیم: «اگر [ممدوح] قدبلند باشد، باید او را با آژاکس مقایسه کرد، اگر زیبا و شجاع است، با آشیل، اگر بلیغ، خردمند یا عادل یا خویشتندار است، به ترتیب با شخصیت‌های متناسب [یا این فضیلت‌ها]: نستور، تمیستوکلس، آریستیدس و فوکیون» (دیونیزیوس، ۱۹۸۱، ۳۶۹). البته معمولاً قاعده بر این است که در مدح پادشاهان، تمامی فضائل نفسانی و اعمالی که اثبات‌کننده‌ی این فضائل هستند ذکر شود (مقایسه شود با ابن‌رشیق، ۱۹۸۱، ج ۲، ۱۲۹).

اصل دوم، که در متون بلاغی جهان اسلام مطرح است تناسب زبان مدح با موقعیت ممدوح است. قدامه بیشتر به بحث فضائل پرداخته و چندان متعرض مساله‌ی زبان در مدح نشده و آن-چه در بخش‌های مربوط به «نعت لفظ» و «عیوب لفظ» آورده بیشتر احکامی کلی است و به ویژگی‌های لفظ در تمامی انواع شعر نظر دارد. اما بلاغیان بعدی، هم‌چون ابن‌رشیق به این مساله نیز پرداخته‌اند. ابن‌رشیق در این مورد می‌نویسد: «شاعر در مدح پادشاهان باید طریقه‌ی وضوح و روشنی را بییماید، و معانی استوار و الفاظ پاکیزه - غیر مبتذل و غیرعامیانه- به کار برد و از ایجاز محل و از حد گذراندن و تطویل اجتناب کند، زیرا اگر پادشاه کسل و بی‌حوصله شود ممکن است زبان به خرده‌جویی و انتقاد بی‌مورد از شعر بگشاید...» (۱۹۸۱، ج ۲، ۱۲۸). در مورد زبان هجاء نیز مهم‌ترین نکته این است که ذم به دشنام‌گویی منجر نشود و لفظ آن عفیف و معنای آن صادق باشد (همان، ۱۷۱). در رساله‌های آموزشی غرب باستان نیز تناسب زبان و موقعیت ممدوم همواره مورد توجه بوده است. مثلاً در رساله‌ی منسوب به دیونیزیوس با عنوان *در باب منافرات*، که بخش باقی‌مانده‌ی آن گفتارهای مدحی مربوط به هفت مناسبت متفاوت را دربرمی‌گیرد، در هر مورد زبان متناسب با آن موقعیت خاص را نیز توضیح داده است. دیونیزیوس در مورد گفتارهایی که در جشنواره‌ها و مسابقات قهرمانی ایراد می‌شود، تاکید می‌کند که «واژگان کلام باید به اقتضای استعدادها و انگیزه‌های هر فرد تغییر کند... زبان نباید یکدست باشد، بلکه باید متنوع و چندگانه باشد. برخی موضوعات زبان ساده می‌طلبند، برخی را باید با صناعاتی چون مقابله و موازنه همراه کرد و برخی موضوعات نیازمند زبانی

فاخر هستند... مطالب خود شیوهی بیان را تعیین می‌کنند... به عنوان مثال، قطعات روایی یا اساطیر را باید ساده و بی‌تکلف بیان کرد، هرچه مربوط به پادشاهان یا خدایان است باید با فخامت و شکوه، و تقابلهای و مقایسه‌ها باید به سبک خطابه‌های عمومی بیان شود» (دیونیزیوس، ۱۹۸۱، ۳۶۵). این عدم یکدستی زبان و سبک در منافرات به این دلیل است که چنان‌که گفته شد، هر گفتار مدحی از بخش‌های متعددی نظیر مقدمه، روایت برهان و غیره تشکیل شده، و هم به دلیل رعایت اقتضای موضوع و هم از آن‌جا که هدف اصلی منافرات سرگرم کردن مخاطب است، برای پرهیز از یکنواختی، هر بخش را باید به شیوهی خاص آن ادا کرد. همچنین گفتارهایی که در دیگر مناسبت‌ها ایراد می‌شوند، هم‌چون گفتارهای مربوط به ازدواج، مرثیه‌ها و... نیز هر یک به تناسب موقعیت دارای سبک و زبان خاص خود هستند.

۲-۴. رویکرد سوفسطایی به مدح و ذم در جهان اسلام

علاوه بر متون مدرسی بلاغت، گروهی از مسلمانان، مجموعه آثاری را پدید آورده‌اند که برخی اصول مدح و ذم در آن‌ها نیز بازتاب یافته است. ساختار کلی این دسته آثار بدین‌گونه است که مولفان آن فهرستی از امور متفاوت فراهم آورده‌اند و آنچه را که در مدح و ذم این موضوعات می‌توان گفت گردآوری کرده‌اند. برخلاف برخی متون مدرسی بلاغت، که در آن اصول نظری و ویژگی‌های سخن ستایش‌آمیز و نکوهش‌آمیز نیز توضیح داده شده است، این قبیل آثار جنگ گونه‌اند و در هر فصل، تنها نقل‌قول‌هایی (اعم از آیه، حدیث، بیت، جملات قصار، ضروب امثال و...) از دیگران در مدح و ذم یک موضوع خاص به چشم می‌خورد. موضوعات این آثار نیز منحصر به حوزه‌ی خاصی نیست، اگرچه گاه مدح و ذم مسائل اخلاقی در آن چشمگیرتر است. به عنوان مثال، ابراهیم بیهقی در *المحاسن و المساوی* به مواردی چون «نیک‌های ندامت»، «بدی‌های ندامت»، «نیک‌های طلب روزی»، «بدی‌های طلب روزی»، «نیک‌های فقر»، «بدی‌های فقر» و... می‌پردازد، اما مدح و ذم اموری دیگر هم‌چون «نیک‌های رویا»، «بدی‌های رویا»، «نیک‌های مردان»، «بدی‌های مردان» و... نیز در این کتاب به چشم می‌خورد (بیهقی، ۱۹۶۱). هم‌چنین ثعالبی در آثاری که با این رویکرد خاص نگاشته شده، در مدح و ذم موضوعاتی بسیار متنوع از شجاعت و جود و صبر و کینه و حسد و غیره گرفته تا مدح و ذم خضاب، طلا، شطرنج، نرگس، گل سرخ، زمستان، بیماری، پیری و... سخن رانده است (بنگرید به ثعالبی، ۲۰۰۹: ۱۳۸۵). این گونه آثار اساساً با رویکرد خاصی نوشته شده‌اند و با مقایسه‌ی آن‌ها با دیگر آثاری که موضوع نسبتاً مشابهی دارند، می‌توان تفاوت آن‌ها را با یکدیگر بهتر دریافت. فصل چهارم کتاب *التمثیل و المحاضره-*

ی‌ثعالبی (۱۹۸۳) برای توضیح این تفاوت بسیار روشنگر است. او در دو بخش دوم و سوم این فصل که به «انسان و حالات او» اختصاص دارد، تنها فهرستی از فضائل (جود، قناعت، عقل، حسن‌خلق، سکوت و...) و رذائل اخلاقی (غضب، حسد، حرص...) می‌آورد و جملات قصار و ابیاتی در باب هر یک ذکر می‌کند بی‌آن‌که به آن فضیلت یا رذیلت از منظر متفاوتی نگریسته باشد. اما در بخش نخست از همین فصل به مدح و ذم همزمان اموری از قبیل جوانی و پیری، خضاب، فقر، سفر و... پرداخته است. ثعالبی در آثار دیگر خود هم‌چون *تحسین و تقبیح*، *الظرائف و اللطائف* و *الیواقیت فی بعض المواقیت* نیز امری واحد را (اعم از فضائل اخلاقی یا جز آن) از دو منظر کاملاً متضاد نگریسته و همزمان به مدح و ذم آن پرداخته است. بر کتاب‌های *المحاسن و الاضداد* و *المحاسن و المساوی* نیز دقیقاً چنین رویکردی حاکم است. برخی نامه‌هایی که از جاحظ باقی مانده‌نیز همین رویکرد دوگانه را نسبت به موضوعات نشان می‌دهد. به عنوان مثال، جاحظ در ابتدای نامه‌ای با عنوان «ذم اخلاق کاتبان» ذکر می‌کند که مخاطب به او نامه‌ای نوشته و در مدح اخلاق کاتبان راه اطناب را پیموده، و او بر آن است که در این نامه عکس این مسیر را ببیند و زمام اخلاقی کاتبان را نشان دهد (۱۹۶۴، ج ۲، ۱۸۸-۱۸۷). با توجه به این که این نامه در پاسخ به نامه‌ای در «مدح کاتبان» نگاشته شده، و همچنین با قرار دادن این نامه‌ها در کنار مجموعه آثار دیگری که با این رویکرد تالیف شده‌اند، این نامه‌ها را نیز می‌توان در زمره‌ی آثاری دانست که می‌کوشند به یک مقوله از دو زاویه‌ی متضاد بنگرند.

در نگاه نخست، انگیزه‌ی تالیف آثاری با این رویکرد خاص روشن نیست. ناصر محمدی محمد جاد در مقدمه‌ای که بر کتاب *الظرائف و اللطائف و الیواقیت فی بعض المواقیت* نگاشته، هدف نگارش این قبیل آثار را ترغیب انجام‌دهندگان کار نیکو به تکرار عمل نیک و بازداشتن بدکاران از تکرار فعل قبیح دانسته است (محمدجاد، ۲۰۰۹، ۳۰ مق). روشن نیست که ذکر شیء یا عملی خاص و نشان دادن هم‌زمان بدی‌ها و خوبی‌های آن چگونه می‌تواند شخصی را به تکرار عملی نیک یا بد وادارد، چرا که در این‌گونه آثار اساساً تعریفی از نیک و بد به چشم نمی‌خورد و صفت یا امری خاص، همان‌قدر ستوده می‌شود که نکوهیده. از سوی دیگر، انگیزه‌ی نگارش این قبیل آثار هنگامی مبهم‌تر می‌شود که آثاری چون *تحسین القبیح و تقبیح الحسن* را در نظر آوریم. ساختار این کتاب، اساساً با کتاب‌های دیگر ثعالبی و دیگر آثاری که با محوریت مدح و ذم به نگارش درآمده تفاوت دارد. در آثار دیگر، امری هم‌زمان ستوده و نکوهیده می‌شود، اما در *تحسین القبیح و تقبیح الحسن*، امری که فرض بر نیک بودن آن است نکوهیده، و امری که فرض بر بد بودن آن است ستوده می‌شود. به بیان دیگر، مولفان آثاری چون *المحاسن و الاضداد* و *المحاسن و المساوی* و... در مورد نیک بودن یا بد بودن

یک امر اظهار نظری نمی‌کنند بلکه تنها وجوه نیک و بد امور را بازمی‌نمایانند، اما در *تحسین‌التقیح* و *تقیح‌الحسن*، مولف امری را که از دیدگاه عموم نکویده است می‌ستاید و امری را که از دیدگاه عموم ستوده است می‌نکوهد. به عنوان مثال در این کتاب به عناوینی از این دست برمی‌خوریم: «تحسین کذب»، «تحسین وقاحت»، «تحسین ایمان کاذب»، «تحسین کینه»، و... از سوی دیگر، در بخش «مقابح» جملات قصار و ابیاتی در «تقیح عقل»، «تقیح علم»، «تقیح جود»، «تقیح صبر» و... گردآوری شده است. پیداست که چنین آثاری به هیچ وجه راهنمای عملی مناسبی برای نیکوکاران و بدکاران نخواهند بود. برخی دیگر، علاقه‌ی اعراب به گردآوری امثال و جملات حکمت‌آمیز خود را انگیزه‌ی گردآوری این‌گونه آثار می‌دانند (بنگرید به مقدمه‌ی *تحسین و تقبیح*، شصت و یک). اما باید توجه داشت که علاقه‌ی اعراب به گردآوری و ثبت سخنان به یادماندنی خود به هیچ وجه توضیح‌دهنده‌ی رویکرد خاصی که در این آثار به کار رفته نیست. رساله‌های بسیاری به زبان عربی تالیف شده‌اند همچون *المعانی الکبیر* از ابن قتیبه دینوری (م ۲۷۶ هجری) *دیوان المعانی* از ابو هلال عسکری، *سحرالبلاغه و سرالبراعه و المنتحل* از ثعالبی، *المحب و المحبوب و المشموم و المشروب* از السری بن احمد الرفاء (م ۳۶۲ هجری) و... که زیباترین ابیات و جملات و توصیفات را در باب موضوعات متفاوت گردآورده‌اند بی‌آن‌که این رویکرد دوگانه و متعارض را نسبت به آن اتخاذ کنند. به بیان دیگر آثاری را که همزمان به مدح و ذم موضوعی واحد می‌پردازند نمی‌توان صرف «گردآوری» دانست، بلکه این آثار گردآوری با «رویکردی خاص» است.

به هر حال، آنچه برای بحث فعلی اهمیت دارد نه انگیزه‌ی مولفان این رسالات، بلکه شباهتی است که میان رویکرد مولفان این قبیل آثار، و رویکرد سوفسطاییان به مدح و ذم وجود دارد. از نحوه‌ی تالیف این آثار پیداست که مولفان آن نیز همچون سوفسطاییان نیک و بد را مطلق نمی‌دانند بلکه در هر مورد موضوعات را از زوایای گوناگون و متعارض می‌نگرند تا نیک و بد آن را همزمان آشکار سازند. در حقیقت این آثار به بهترین شکل باز نمودگر مفهوم *dissoi logoi* هستند که توانایی سخن گفتن خطیب سوفسطایی در باب هر دو سوی یک قضیه - بخصوص هنگام مدح یا ذم- را نشان می‌دهد. ابن عبد ربه در فصلی از *عقد الفرید* با عنوان «تقیح الحسن و تحسین القبیح» جمله‌ای را از قول یکی از عالمان شعر نقل می‌کند که در این مورد بسیار روشنگر است: «سئل بعض العلماء الشعر: من اشعر الناس؟ قال الذی یصور الباطل فی صورة الحق و الحق فی صورة الباطل... فیقبح الحسن الذی لا احسن منه، و یحسن القبیح الذی لا اقیح منه» (ابن عبد ربه، ۱۹۸۳، ج ۶، ۱۸۴). چنان که ملاحظه می‌شود معیار سوفسطایی توانایی سخن گفتن در باب دو سوی قضیه‌ای واحد، این‌جا در مورد شاعران به کار رفته و

شاعرترین مردم کسی دانسته شده که بتواند امری قبیح را بستاید و امری نیکو را تقییح کند. این تعریف از «شاعر آرمانی» را نیز شاید بتوان انگیزه‌ای برای تالیف آثاری محسوب کرد که از یک سو، به مدح و ذم همزمان یک موضوع می‌پردازند و از سوی دیگر، به طور ضمنی مهارت شاعر یا سخنور را در این می‌دانند که بتواند امری نکوهیده را بستاید و امری ستوده را بنکوهد. ردپای این طرز نگرش را، علاوه بر خطابه‌های خارق عادت سوفسطاییانی چون گرگیاس، در درسنامه‌های سوفسطاییان دوره‌های بعد همچون لیبانیوس نیز می‌توان مشاهده کرد. البته، تفاوت‌ها را نیز نباید از نظر دور داشت.

درسنامه‌های سوفسطاییان، پیش از هر چیز برای نوآموزان خطابه تالیف شده و الگوهای کلامی که در این درسنامه‌ها به چشم می‌خورد، برای آموزش اصول مربوط به هر تمرین، از طریق «تقلید» است. اما به نظر نمی‌رسد که متونی چون *المحاسن و المساوی* یا *البواقیت فی بعض المواقیت* برای چنین منظوری تالیف شده باشد. الگوهای هر تمرین در درسنامه‌های فن-خطابه سوفسطاییان مفصل است- در برخی موارد، خطابه‌هایی کامل به عنوان الگو معرفی می‌شود- و می‌توان با آموزش گام به گام نوآموز، اصول هر تمرین را به وی آموخت. اما متونی که با این رویکرد در جهان اسلام به نگارش درآمده‌اند، معمولاً آیه، حدیث، جملات قصار، یا ابیاتی معدود را به عنوان نمونه‌ی مدح یا ذم معرفی می‌کنند. پیداست که به عنوان مثال، تقلید از یک جمله‌ی قصار یا حدیث چندان واجد معنا نیست. از سوی دیگر، با توجه به حساسیتی که در جهان اسلام در باب «سرقه ادبی» و تبیین مرزهای میان «سرقه» و «تقلید» وجود داشت و بحث مربوط به سرقات خود یکی از بحث‌های درازدامن نقد ادبی کلاسیک ما را تشکیل می‌دهد، دشوار بتوان برای این قبیل آثار کارکرد آموزشی در نظر گرفت. البته این احتمال را نیز، که گردآوری این قبیل ابیات و سخنان کوتاه و حکمت‌آموز با هدف فراهم آوردن مواد خامی بوده است که می‌بایست در زمینه‌های گسترده‌تر - مثلاً خطابه یا ترسلات - به کار رود، نباید نادیده گرفت. به هر حال، شباهت رویکرد این آثار - با هر کارکردی - به مقوله‌ی مدح و ذم، با شیوه‌ی استفاده‌ی خطیبان سوفسطایی از ژانر منافرات قابل توجه است.

۵. نتیجه‌گیری

در این مقاله نشان داده شد که اصول مدح و ذم در جهان اسلام، از بسیاری جهات با آنچه در درسنامه‌های فن خطابه‌ی غرب باستان درباب ژانر منافرات آمده شباهت دارد. سوفسطاییان و آموزگاران رسمی فن خطابه، ژانر منافرات را از دو رویکرد متفاوت مورد بررسی قرار داده‌اند

که هر دو رویکرد در جهان اسلام نمودهایی داشته است. تعداد فضائل و تقسیمات و زیرمجموعه‌های آن تقریباً در هر دو نظام بلاغی مشترک است. همچنین، اصول دیگری از قبیل لزوم ستودن هر فرد و طبقه به فضیلتی که خاص او یا آن طبقه است و نیز ضرورت تناسب زبان و سبک مدح با موقعیت ممدوح، نکته‌ی دیگری است که در هر دو نظام بدان پرداخته شده است. برخی متون مدرسی بلاغت از این جهت که فضائل را منحصر به فضائل نفسانی نمی‌دانند و فضائل غیرمکتسب (همچون تبار و ظاهر و...) را نیز قابل ستایش می‌دانند به درسنامه‌های سوفسطاییان شباهت دارند، اما از این جهت که مدح را به «انسان» منحصر کرده‌اند بیشتر یادآور آموزه‌های درسنامه‌های رسمی هستند. همچنین، تاکید کسانی چون قدامه، مرزبانی و ابوهلال عسکری بر این‌که ستودن ممدوح به فضائل غیرمکتسب در زمره‌ی «عیوب» ممدوح است، یادآور دیدگاه کسانی چون ارسطو، سیسرون و کوین‌تیلیان است که با آن‌که فضائل غیرمکتسب را به طور کامل نفی نمی‌کنند، اما تاکید آن‌ها بر فضائلی است که ممدوح با تلاش خویش آن را به دست آورده باشد. از سوی دیگر، با نگاهی به متونی که با محوریت مدح و ذم تالیف شده‌اند و در زمره‌ی متون رسمی بلاغت به شمار نمی‌آیند، می‌توان دریافت که مدح در جهان اسلام به مدح «انسان» اختصاص نداشته و امور انتزاعی و پدیده‌های بی‌جان و... را نیز دربرمی‌گرفته است. اموری که در این آثار مورد مدح و ذم قرار گرفته (همچون حجاب، ازدواج، خط چهره، نبید، طلا، آبگینه، خضاب، گریستن، سفر، ماه، باران و...) یادآور گستردگی و تنوع موضوعات مدح نزد سوفسطاییان است. گذشته از این، مولفان با همان رویکردی به تالیف این آثار پرداخته‌اند که جهان‌نگری حاکم بر خطابه‌ها و اصول سوفسطاییان را تداعی می‌کند: «موقعیت» بر «حقیقت» اولویت دارد، و امری نکوهیده را در موقعیتی متفاوت می‌توان ستود و برعکس. معیار مهارت در سرودن شعر نیز، دست کم از دید برخی ادبا، آن است که شاعر بتواند بدون توجه به آراء عمومی و یا پای‌بندی به حقیقتی یکه و مطلق، امری ناپسند را بستاید و امری پسندیده را بنکوهد. البته این معیار در جهان اسلام با آزادی بیشتری مورد استفاده قرار گرفته و برخلاف غرب باستان چندان معضل‌آفرین نبوده است، چرا که این معیار بیشتر در زمینه‌ای مطرح شده (شعر) که اساساً الزامی برای پای‌بندی به حقیقت در آن وجود ندارد.

۶. پی‌نوشت‌ها

1. Epideictic Genre
2. Forensic Genre
3. Deliberative Genre



4. Gorgias of Leontini
5. Aristotle
6. Anaximenes of Lampsacus
7. Cicero
8. Quintilian
9. Rhetorica ad Herennium
10. Menander the Rhetor
11. Dionysius of Halicarnassus

۱۲. ذکر این نکته ضروری است که در گفتارهای مربوط به مدح و ذم، بیشتر اصول مدح توضیح داده می‌شود و در مورد ذم به ذکر این نکته بسنده می‌شود که معکوس کردن اصول مدح به ذم می‌انجامد. در حقیقت گفتار ذمی نوعی گفتار سلبی است که با وارونه کردن اصول گفتارهای مدحی ساخته می‌شود (ارسطو، ۲۰۰۷، کتاب اول، فصل ۹، بخش ۴۱)

13. Aelius Theon
14. Nicholaus the Sophist
15. Hermogenes
16. Aphthonius the Sophist

۱۷. نخستین این درسنامه‌ها، یعنی درسنامه‌ی تئون، به دو ژانر مشاورات و مشاجرات توجه بیشتری دارد، اما به دلیل شرایط خاص سیاسی و اجتماعی در دوران امپراطوری روم و بیزانس، رفته‌رفته ژانر مشاجرات به متخصصان حقوق سپرده شد و سخنرانی‌های سیاسی نیز ممنوع اعلام شد، و بر اثر رواج گسترده‌ی ژانر مناقرات، تمارین درسنامه‌های بعدی بیشتر سمت و سوی «مناقراتی» یافت. بنگرید به مورفی، ۲۰۰۱، ۳۷-۳۵.

۱۸. علاوه بر این دو دسته منبع، مجموعه آثار دیگری نیز وجود دارند که از منظر دیگری به مقوله‌ی مدح و ذم نگریسته‌اند: تفسیرهای فلاسفه‌ی مسلمان همچون فارابی، ابن‌سینا و ابن‌رشد از فن‌شعر ارسطو. در این تفسیرها نیز غایت شعر و محاکات شعری مدح و ذم یا تحسین و تقبیح قلمداد شده است. به عنوان مثال، ابن‌سینا معتقد است که «و کل محاکاة فاما ان یقصد به التحسین، و اما یقصد به التقبیح، فان الشیء انما یحاکى لیحسن او یقبح» (ابن‌سینا، ۱۹۵۳، ۱۶۱). بسیاری از محققان توجه کرده‌اند که این تفسیرها تنها در بافتی «خطابی» قابل درک‌اند. همچنین کوشش‌های ابن‌سینا برای از میان بردن ابهام برخی قسمت‌های فن‌شعر ارسطو به واسطه‌ی مفاهیم خطابی نیز به تفصیل مورد بررسی قرار گرفته است. به همین دلیل در این مقاله از مقایسه‌ی تفسیرهای فن‌شعر در جهان اسلام با اصول ژانر مناقرات صرف‌نظر کرده‌ایم. برای آگاهی از پیوند این تفسیرها با مفاهیم خطابی بنگرید به ضاحیه، ۱۹۷۴، ۵۶-۴۵.

۱۹. باید توجه داشت که متون بلاغی در جهان اسلام، عمدتاً برای آموزش «نقد و ارزیابی شعر» تألیف می‌شده تا آموزش شعرسرایى. به همین دلیل، برخلاف درسنامه‌های یونان و روم باستان، هدف این درسنامه‌ها نه پرورش نوآموزان شعر بلکه ارائه‌ی شیوه‌هایی است که بدان طریق می‌توان انواع کلام را «ارزیابی» کرد و کلام نیک را از کلام فاسد باز شناخت. این هدف از گزینش بهترین ابیات در

زمینه‌های گوناگون و نیز آوردن نمونه‌های عیناک در هر مورد به روشنی پیداست. علاوه بر این، از آنجا که ژانر منافرات در قالب گفتارهای طولانی ارائه می‌شود و نمونه‌هایی که بلاغیان مسلمان در درسنامه‌های خود آورده‌اند معمولاً از حد تک‌بیت (یا حد اکثر چند بیت) تجاوز نمی‌کند، مسلماً دستورالعمل‌های پیچیده‌ی خطیبان غرب باستان (اعم از سوفسطایی و رسمی) درباب چگونگی آغاز مدح و تنظیم مطالب و شیوه‌ی نتیجه‌گیری و غیره در آن بازتاب نیافته است. به عنوان مثال، اصولی که برای مدح و ذم و دیگر اغراض شعر در *نقد/شعر* قدامه آمده، شیوه‌ی گام به گام درسنامه‌های خطیبان یونان و روم باستان را ندارد بلکه بیشتر بلکه اصولی کلی است که در هر مورد با نمونه‌های نیکو – و عیناک – شعر همراه شده است.

۲۰. به عنوان مثال، لیبانیوس در تمرینات مربوط مدح، قطعه‌ای در مدح آشیل می‌آورد (۲۰۰۸، ۲۲۱) و در بخش ذم، قطعه‌ای در ذم او (۲۶۷).

۷. منابع

- [Anaximenes of Lampsacus] (1959) ; *Rhetorica ad Alexandrum*; Tr. E.S.Forster, in *The Works of Aristotle*, Ed. W.D.Ross, Oxford University Press.
- Aristotle (2007) ; *On Rhetoric, A Theory of Civil Discourse*, Tr. George A. Kennedy, Oxford University Press.
- Butterworth, Charles E. (1977) ; *Averroes' Three Short Commentaries on Aristotle's Topics, Rhetoric and Poetics*, Albany: State University of New York Press.
- Chiron, P (2007) ; "The Rhetoric to Alexander", in *A Companion to Greek Rhetoric*, Blackwell Publishing, pp.90-106.
- Cicero, MarcusTullius (1888) ;*De Inventione*, Tr. C.D.Yonge, London: George Bell & Sons.
- [cicero] (1954) , *Rhetorica ad Herennium*, Tr. Harry Caplan , Cambridge: Harvard University Press.
- Cosigny, Scott (1992) ; "Gorgias's Use of Epideictic", *philosophy & Rhetoric*, Vol. 25, No. 3, pp. 181-297.
- Dahyat, Ismail (1974) ; *Avicenna's Commentary on the Poetics of Aristotle*, Leiden: Brill.
- [Dionysius] (1981) ; "On Epideictic Speeches", in *MenanderRhetor, A Commentary*, Ed. & Tr. D. A. Russel & N. G. Wilson, Oxford University Press.
- Gorgias of Leontini (2007) ; "The Encomium of Helen", in *On Rhetoric, A Theory of Civil Discourse*, tr. George A. Kennedy, Oxford University Press.
- Kennedy, George A. (1994) ; *A New History of Classical Rhetoric*, Princeton University Press.
- Kennedy, George A. (tr.) 2003; *Progymnasmata (of Aelius Theon, Hermogenes,*



- Aphthonius, Nicolaus), *Greek Textbooks of Prose Composition and Rhetoric*, Society of Biblical literature, Atlanta.
- Libanius of Antioch (2008), *Progymnasmata*, Tr. Craig A. Gibson, Society of Biblical literature, Atlanta.
 - Menander Rhetor (1981); "Divisions of Epideictic", in *Menander Rhetor, A Commentary*, Ed. & Tr. D. A. Russel & N. G. Wilson, Oxford University Press.
 - Murphy, James.J (2001); *Rhetoric in The Middle Ages*, The University of California, Arizona.
 - Quintilian, Marcus Fabius (1959); *Institutio Orataria*, Tr. H.E. Butler, Leob Classical Library, Cambridge: Harvard University Press.
 - Sullivan, Dale.A (1993); "The Ethos of Epideictic Encounter", *Philosophy & Rhetoric*, Vol.26, No2, pp.113-133.
 - Sheard, Cynthia Miecznikowski (1996); "The Public Value of Epideictic Rhetoric", *College English*, Vol. 58, No. 7, pp. 765-794.
 - Sprague, Rosmond kent (Tr.) 1968; "Dissoi Logoi or Dialexis", in *Mind*, New Series, Vol. 77, No.306, pp. 155-167.
 - Wells, Susan (2006); "Logos", in *Encyclopedia of Rhetoric*, Ed. Thomas o. Sloane, Oxford University Press.
 - ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۹۵۳)، "فن التاسع (من کتاب الشفاء)"، در: بدوی، عبدالرحمن، *فن الشعر مع الترجمة العربية القديمة و شروح الفارابی و ابن سینا و ابن رشد*، مكتبة النهضة المصرية، قاهره.
 - ابن وهب، سليمان [قدامه بن جعفر] (۱۹۸۰)؛ *نقد النثر*، بتحقيق طه حسينو عبدالحميد العبادي، دارالكتب العلمية، بيروت.
 - الاندلسي، ابن عبد ربه (۱۹۸۳)؛ *عقد الفريد*، تحقيق مفيد محمد قميحه، ج ۸، دارالكتب العلمية، بيروت.
 - بدوی طبانه، احمد (۱۹۶۹)؛ *قدامه بن جعفر و النقد الادبي*، مكتبة الانجلو المصرية، قاهره.
 - بيهقي، ابراهيم (۱۹۶۱)، *المحاسن و المساوي*، به كوشش محمدابوالفضل ابراهيم، دارالمعارف، قاهره،
 - ثعالبی، ابومنصور (۲۰۰۹)، *الظرائف و اللطائف و البواقيت في بعض المواقيت*، تحقيق ناصر محمدی محمدجاء، دارالكتب، قاهره.
 - (۱۹۸۱)؛ *تحسين القبيح و تقييح الحسن*، تحقيق شاکر العاشور، وزاره الاوقاف و الشؤون الدينيه، بغداد.
 - (۱۹۸۳)؛ *التمثيل و المحاضره*، تحقيق عبدالفتاح محمد الحلو، الدار العربيه

- للکتاب، ریاض.
- (۱۳۸۵)؛ *تحسین و تقبیح*، ترجمه محمد بن ابی بکر بن علی ساوی، تصحیح عارف احمد الزغول، مرکز پژوهشی میراث مکتوب، تهران.
- جاحظ، ابی عثمان عمرو بن بحر (۱۹۶۴)؛ *الرسائل*، ج۲، تحقیق عبدالسلام محمد هارون، مکتبه الخانجی، قاهره.
- [.....] (۱۹۹۱)، *المحاسن و الاضداد*، به کوشش علی فاعور و دیگران، بیروت.
- [.....] (۱۹۸۳)، *الآمل و المامول*، تحقیق رمضان ششن، دارالکتب الجدید، بیروت.
- ضیف؛ شوقی (۱۳۸۳)؛ *تاریخ و تطور علوم بلاغت*، ترجمه محمدرضا ترکی، تهران: سمت.
- عباس، احسان (۱۹۹۳)؛ *تاریخ النقد الادبی عند العرب*، دارالشروق، عمان.
- العسکری، ابی هلال حسن بن عبدالله (۱۹۵۲)، *الصناعتین، الكتابة و الشعر*، تحقیق علی محمد البجاوی و محمد ابوالفضل ابراهیم، داراخیاء الکتب العربیه.
- علوی، ابن طباطبا (۱۹۸۵)؛ *عیارالشعر*، تحقیق عبدالعزیز بن ناصر المانع، دارالعلوم.
- قدامه بن جعفر (بی تا)؛ *نقدالشعر*، به تصحیح محمد عبدالمنعم خفاجی، دارالکتب العلمیه، بیروت.
- القیروانی، ابی علی الحسن بن رشیق (۱۹۸۱)؛ *العمده فی محاسن الشعر و آدابه*، ج۲، به تصحیح و حواشی محمد محیی الدین عبدالحمید، دارالجیل.
- المرزبان، عبدالله بن محمد بن عمران بن موسی (۱۳۴۳)، *الموشح*، تصحیح علی محمد بجاوی، المطبعه السلفیه، قاهره.